

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۷

ضرب‌المثل‌های کنایی در شرف‌نامه‌ی نظامی

دکتر سعید قشقایی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران
مرضیه راستی‌کردار
دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

چکیده

یکی از ابعاد مهم زبان فارسی، پرداختن به فرهنگ عامیانه‌ی مردم است. گردآوری، مطالعه، طبقه‌بندی و پژوهش بر روی ویژگی‌های فرهنگ و ادب و هنر مردم به طور عام و امثال و کنایات به طور خاص که در حکم یکی از میراث‌های معنوی ماست، دوام و بقای فرهنگ و غنای آن را در پی دارد. جملاتی که در قالب کنایه و یا ضرب‌المثل به کار می‌رود، بیش از دیگر انواع سخن در اذهان عامه تأثیر می‌گذارد.

نظامی گنجوی به عنوان یکی از شاعران برجسته ادب فارسی، با ارائه مطلب غیر مستقیم (کنایه) و ضرب‌المثل، اثر خویش شرف‌نامه را با همه سادگی، شکوهمند و دلنشین ساخته است. در این مقاله تلاش می‌گردد ضرب‌المثل‌های کنایی در شرف‌نامه مورد بررسی قرار گیرد و مشخص گردد تا چه حد این ضرب‌المثل‌ها ساخته و پرداخته‌ی نظامی است و یا از پیشینیان به وام گرفته شده است.

واژگان کلیدی: نظامی، شرف‌نامه، کنایه، ضرب‌المثل

۱- مقدمه

«بیان، ایراد معنای واحد به طرق مختلف است مشروط بر این که اختلاف آن طرق مبتنی بر تخییل باشد. یعنی لغات و عبارات به لحاظ تخییل (تصویر) نسبت به هم متفاوت باشند.» (ر.ک. شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۹) زیرا «سخنور بلیغ برای تأدیه هر معنایی طرق و فنون مختلف دارد که مقصد خود را در هر مقامی به طریقی خاص تعبیر می‌کند.» (ر.ک. طبسی، ۱۳۹۱: ۵۵) در واقع سخن هر سخنور هنگامی دلپذیر است که از آرایش لفظ و معنی بهره کافی داشته و فصیح باشد. در کتاب‌های علم بلاغت، سخنی فصیح دانسته شده است که از صنایع بدیع برخوردار بوده و آمیخته با آرایش‌های لفظی و معنوی و مطابق با مقتضای حال و مقام باشد. (عفیفی، ۱۳۷۱: ۷)

کنایه به عنوان یکی از ابزارهای صورخیال در علم بیان برای ارائه مطلب غیرمستقیم مورد استفاده همه شاعران قرار گرفته و از دیرباز اهل ادب و منتقدان به اهمیت کنایه و میزان تأثیر آن در اسلوب بیان توجه داشته‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۳۹) «مثل نیز سخن کوتاه و ساده‌ای است که به دنبال حادثه‌ای، برای بیان تجربه یا اندیشه عمیقی از زبان گوینده‌ای شنیده شده است. سخنی تأثیرگذار، آراسته به طنز و ایهام و کنایه و اخلاق، که در موقعیت‌های مختلف امکان تکرار و کاربرد آن وجود داشته است. اما اغلب مثل‌های فارسی ریشه در تاریخ، فرهنگ عامیانه، قرآن و احادیث دارند. بی‌شک تعداد زیادی از مثل‌ها حاصل و فشرده‌ی داستان‌های مشهوری هستند که به لحاظ پیام کاربرد، مفهوم و مضمون، زبان، قدرت بیان، حسن تأثیر، شهرت یافته‌اند و جمله یا جملاتی از آن‌ها زبانزد و رایج شده‌اند.» (ر.ک. ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۵) در میان دانشمندان عرب زبان، ابوعبیده قاسم بن سلام (متوفی به سال ۲۲۳ هـ) در باره امثال عرب گوید: «مثل رشته و شعبه‌ای از فلسفه و حکمت عرب در زمان جاهلیت و عصر اسلام است که در اثنای سخن می‌آوردند و به وسیله آن مقصود خود را به کنایه، که ابلغ از تصریح است، ادا می‌کردند.» (ر.ک. همان، ۱۳۷۱: ۹)

شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب کاغذ زر چنین می‌نویسند: «چهار صنعت در مثل جمع می‌شود که در دیگر انواع سخن به این حد نیست: ایجاز لفظ، استواری و اصابت معنی، حسن تشبیه و جودت کنایه و این نهایت بلاغت است. ایجاز و رواج سخن در بین مردم صفت اساسی مثل است، به علاوه مثل‌ها انعکاس تجربه قوم و بیان خرد و حکمت مشترک عموم است که طی نسل‌ها به مفهوم آن‌ها پی برده‌اند و آن‌ها را به یکدیگر منتقل کرده‌اند.» (ر.ک. عفیفی، ۱۳۷۱: ۱۲)

نظامی نیز به عنوان یکی از چهره‌های شاخص ادبیات، با استفاده از ابزار مثل و کنایه

و تلفیق این دو مطلب، کتاب شرفنامه را از مضامین بیانی سرشار کرده است. کنایات و ضرب‌المثل در سبک گفتار نظامی کاربرد وسیعی دارد. ضرب‌المثل، درواقع به خاطر قرابتش با کنایه که از انواع صور خیال است، می‌تواند در خیال‌انگیزی شعر موثر واقع شود و ما این نکته را به وضوح در آثار نظامی مشاهده می‌کنیم. وی در به‌کارگیری ضرب‌المثل‌های کنایی، زبردستی خاصی نشان داده است؛ به طوری که در این کتاب نزدیک به ۵۰ مورد کنایه که هم‌زمان ضرب‌المثل نیز می‌باشند، یافت شد. در این بخش، تعریفی اجمالی از مثل و کنایه آورده می‌شود:

مثل

در فرهنگ‌های فارسی، مفاهیم مختلفی برای مثل آورده شده است: مثل: «همتا، مانند، داستان، قصه مشهور، افسانه، نمونه بارز، نمونه‌ی اعلی، وصف حال، دلیل، مقوله، نمونه، عبرت، پند و اندرز.»

در لغت نامه دهخدا شواهد زیر برای مثل آورده شده است:

زین مثل حال می‌نگشت و نتافت	که کسی شال جست و دیبا یافت. (عنصری)
صورت حال و خصم خاقانی	مثل مار و باغبان افتاد. (خاقانی)
مثل زیرکان و چنبر عشق	طفل نادان و مار رنگین است. (سعدی)
پوستین پاره‌ای ز دوشم کم	مثل است این که سر فدای شکم. (شیخ بهایی)

(دهخدا، ۱۳۲۵: ۱۵۸۷)

«مثل واژه‌ای است که از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته و آن‌چنان که می‌نویسند از ماده «مثول» بر وزن عقول به معنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر، یا به معنی راست ایستاده و برپای بودن آمده است. این واژه در عربی به چند معنی به کار رفته: ۱- مانند و شبیه ۲- برهان و دلیل ۳- مطلق سخن و حدیث ۴- پند و عبرت ۵- نشانه و علامت و آیت. و در اصطلاح ادبا مثل نوع خاص است که آن را به فارسی «داستان» و گاهی به تخفیف «دستان» می‌گویند.» (ر.ک. ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۷)

سید یحیی برقی در کتاب کاوشی در امثال و حکم چنین می‌نویسد: «یک جمله کوتاه به نظم یا به نثر، گاهی دربردارنده پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرومی‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.» (ر.ک. برقی، ۱۳۵۱: ۵)

کنایه

«کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد، بنابراین اگر گوینده، آن جمله را چنان به کار برد که ذهن شنونده

از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد از کنایه استفاده کرده است، مانند: دست درازی که کنایه از تعدی و تجاوز و طمع‌کاری به مال دیگران است.» (ر.ک. همایی، ۱۳۷۴: ۲۵۵) «کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است، بسیاری از معانی را اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، اما از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و موثر بیان کرد.» (ر.ک. شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۱) تاریخچه کتاب‌های امثال و حکم

کتاب‌هایی که در زمینه‌ی مثل و داستان‌های امثال نوشته شده، بسیار زیاد و دارای تاریخچه‌ای بسیار طولانی است. قدیم‌ترین مجموعه‌ای که از مثل‌های فارسی در دست است، کتاب مجمع الامثال و جامع التمثیل محمدعلی هبله رودی است. (عفی، ۱۳۷۱: ۱۷) در دوران معاصر، کتاب پراج امثال و حکم تألیف شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا چشم و چراغ مثل‌ها و حکمت‌های زبان فارسی است. (همان، ۱۳۷۱: ۱۹) از کتاب‌های دیگری که در این زمینه در دست است، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی است. گردآورنده این کتاب، شادروان امیرقلی امینی، مدیر روزنامه اصفهان است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۲)

فرهنگ لغات عامیانه تألیف استاد محمدعلی جمالزاده از کتاب‌هایی است که بسیاری از مثل‌ها و اصطلاحات زبان فارسی در آن گردآوری شده است. (همان، ۱۳۸۵: ۱۳) در سال‌های اخیر، کتاب‌هایی همچون کتاب کوچه، ضرب‌المثل‌های معروف ایران، فرهنگ امثال فارسی، ضرب‌المثل‌های مشهور ایران و فرهنگ مردم و امثال و حکم در زبان فارسی در این زمینه به چاپ رسیده و در واژه‌نامه‌های گویشی برخی از مثل‌ها و اصطلاحات محلی گردآوری شده است. (عفی، ۱۳۷۱: ۲۰)

کتاب کاوشی در امثال و حکم فارسی تألیف سید یحیی برقعی از دیگر کتاب‌هایی است که در زمینه مأخذ و داستان‌های امثال فارسی به چاپ رسیده است. (همان، ۱۳۷۱: ۲۱)

کتاب مثل‌ها و حکمت‌ها که در آن آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری آورده شده است. در اغلب این آثار، مثل، حکمت، نصیحت، کنایه، اصطلاح و حتی گاهی آرایه‌های ادبی مثل تشبیه و استعاره، کنار هم قرار گرفته‌اند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۳) در مقاله حاضر کوشش شده است ضرب‌المثل‌های کنایی را که نظامی در کتاب شرفنامه به کار برده است، استخراج و تدوین شود. هرچند که پیش از این علی‌اکبر دهخدا در کتاب امثال و حکم، سید یحیی برقعی در کتاب کاوشی در امثال و حکم فارسی، یوسف جمشیدی‌پور در کتاب فرهنگ امثال فارسی، منصور میرزانی در کتاب

فرهنگ‌نامه کنایه و دکتر منصور ثروت در کتاب فرهنگ کنایات، برخی از کنایات و ضرب‌المثل‌های شرف‌نامه را مورد توجه قرار داده‌اند. در پژوهش حاضر، تلاش شده است که ضرب‌المثل‌های کنایی در این کتاب به شیوه‌ای متفاوت مورد بررسی قرار گیرد.

جدول علائم اختصاری کنایات

آ	آندراج
اَ	فرهنگ کنایات سخن (انوری)
ب	برهان قاطع
ث	فرهنگ کنایات ثروت
ثر	شرف نامه نظامی ، به تصحیح بهروز ثروتیان
ج	فرهنگ جهانگیری
د	شرف نامه نظامی ، به تصحیح وحید دستگردی و کوشش سعید حمدیان
ز	شرف نامه نظامی ، به تصحیح برات زنجانی
غ	غیاث‌اللغات
کن	کنایه
لغ	لغت‌نامه دهخدا
می	فرهنگ‌نامه کنایه میرزانی

جدول علائم اختصاری ضرب‌المثل‌ها

۱	امثال و حکم دهخدا
ت	تکمله امثال و حکم
تم	تمثیل و مثل
د	داستان‌های امثال
ف	فرهنگ امثال فارسی
ک	فوت کوزه‌گری
کا	کاوشی در امثال و حکم فارسی
م	مثل‌ها و حکمت‌ها

۲- بحث و بررسی

آب در روی کار آوردن

کن: رواج و رونق بخشیدن به کار

می‌ی کاب در روی کار آورد نه آن می که در سر خمار آورد

(۴۱۸/۱۳)

سرو سامان دادن اوضاع (آ) کار را رونق دادن (ز)

ضرب‌المثل: امری را ترقی دادن، کاری را رونق بخشیدن (ا. د. ت. ف)

تمثل:

«در خشکسال مکرمت از آب رأفتت آرد به روی کار مرا روزگار آب (ابن یمین)
 ز شوق در جگرم آتش است بنشانند به روی کار من خسته آب باز آرد (رفیع الدین)
 زمانه را ز تو آبی به روی کار آمد روا بود که کنون روی کار بشناسد (ظہیر فاریابی)
 و خضروار آب زندگانی او من به روی کار آوردم. (مرزبان نامه)» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۴)

از ران خود کباب خوردن

کن: از دیگران بی نیاز بودن

چو از ران خود خورد باید کباب چه گردم به دریوزه چون آفتاب (۴۵/۲)

با مشقت خود چیزی حاصل کردن (آ.ث.) از دیگران بی نیاز بودن (ثر. ز)

ضرب‌المثل: برای جلب لذتی در زیان یا هلاک خویش کوشیدن (ا.د.ف)

تمثل:

«شاهی که بر رعیت خود می‌کند ستم مستی بود که می‌خورد از ران خود کباب(صائب)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۱۰)

«گاو خرف خوی بد طبیعت نادان جز که ز پهلوی خود کباب ناید (ظهیر فاریابی)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۳۲)

انگشت‌کش شدن

کن: مورد توجه قرار گرفتن

ستون خرد مسند پشت او مه انگشت‌کش گشته ز انگشت او (۱۶/۲)

مشهور و انگشت‌نما شدن (ا.د.ز.می)

ضرب‌المثل: به بدی و گاهی به نیکی شهره گردیدن (ا.د.ف.م)

تمثل:

«منم امروز و تو انگشت‌نمای زن و مرد من به نیکو سخنی و تو به شیرین‌دهنی (سعدی)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۰۸)

انگشت‌گزیدن

کن: افسوس خوردن

ز بی‌شیری انگشت خود می‌مزید به مادر بر انگشت خود می‌گزید (۸۱/۱۴)

حسرت و افسوس خوردن (آ.آ.ب.ث.ج.د.ز.می) تعجب و حیرت نمودن (ثر)

ضرب‌المثل: پشیمان شدن (ا.د.ف.م)

تمثل:

«عقل هم انگشت خود را می‌گزد زان که جان اینجاست بی‌جان می‌روم (مولوی)

هرکس که به جان پندعزیزان نکند گوش بسیار بخاید سر انگشت ندامت (حافظ)

سر انگشت تحیر بگزد عقل به دندان چون تامل کند آن صورت انگشت‌نمارا (سعدی)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۰۷)

بادپیمودن

کن: کاربیهوده کردن

بیا ساقی، از باده بر دار بند بیمای، پیمودن باد چند؟ (۱۹۷/۱۱)

کار بیهوده کردن (آ.اب.ث.ج.د.می) آه کشیدن (ز)
ضرب‌المثل: کاری عبث و بیهوده کردن (ا.د.ف.م)
تمثل: (ماخوذ از این قطعه است):

«ز دیوانه‌ای کرد روزی سوال
که چون بینی این مملکت کز پدر
چنین داد دیوانه او را جواب
پدر مدتی آهن سرد کوفت
سلیمان مرسل علیه السلام
مرا مانده با این همه احتشام
که چون نیست این مملکت مستدام
تو در باد پیمودنی صبح و شام (ابن یمین)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۵۱)

بر یخ نوشتن

کن: به هیچ انگاشتن
جهان شربت هر کس از یخ سرشت
بجز شربت ما که بر یخ نوشت (۲۱۸/۱۰)
به هیچ شمردن (آ.اب.می) فراموش کردن (ث.ج.غ) محروم و ناپایدار کردن (د.ز)
ضرب‌المثل: قطع امید کردن (ا.ت.د.ف.م)
تمثل:

«بر یخ بنویس چون کند وعده
به برفاب رحمت مکن بر خسیس
گفتار محال و قول خامش را (ناصر خسرو)
چو کردی مکافات بر یخ نویس (سعدی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۴۳۰-۴۳۱)

بوی شیر از لب آمدن

کن: کودک و خردسال بودن
لب غنچه را کایدش بوی شیر
زمان شیرخوارگی (آ.ث) کوچک بودن (ا.می)
ضرب‌المثل: کودک و خردسال بودن (ا.د.ف.ک.م)
تمثل:

«هنوز از شیر آلوده دهانت
بشد در هر دهانی داستانت (اسعد گرگانی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۴۴)
«هنوز از لب شیر بوید همی
دلت ناز و شادی بجوید همی (فردوسی)»
(گلچین معانی، ۱۳۷۸: ۱۴۰)

پرافکندن

کن: عاجز و درمانده شدن
زخاریدن کوس خارا شکاف
پرافکند سیمرغ در کوه قاف (۴۶۰/۹)

عاجز و درمانده شدن (آ.ث.ز.می)

ضرب‌المثل: مانده و عاجز شدن (ا.د.ف)

«در هوای تو ملک پر بפקند
این چنین کت حسن بر در می‌زند (انوری)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۰۳)

پر ریختن

کن: عاجز و ناتوان شدن

پر جبرئیل از رهش ریخته
سرافیل از آن صدمه بگریخته (۲۲/۵)

عاجز و درمانده شدن (آ.ا.ث.می) تواضع و فروتنی کردن (آ.ث) تعظیم کردن (ا.د) طبع

بودن (می)

ضرب‌المثل: مانده و عاجز شدن (ا.د.ف)

تمثل:

«آنجا که عقاب پر بریزد
از پشه لاغری چه خیزد (انوری)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۰۳)

پشت قوی بودن

کن: نیرومند بودن

سخن رانده آنکه که: ای پهلوان
که پشتت قوی باد و بخت جوان (۳۵۸/۹)

استظهار، پشت گرمی داشتن (می)

ضرب‌المثل: به تکیه‌گاه و پشتیبانی دل قوی داشتن (ا.د.ف)

«بنده‌ای کز مهر تو بوده است دائم پشت گرم
چون رواداری که سرمافتدش در پوستین؟ (ابن‌یمین)

بازار خور ز سایه او سرد در تموز
پشت زمین به پشتی او گرم در شتا (سلمان ساوجی)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۰۸-۵۰۹)

پنج نوبت زدن

کن: اظهار شکوه و سلطنت کردن

فلک بر زمین چار طاق افگنش
زمین بر فلک پنج نوبت زنش (۱۶/۱)

اظهار شکوه، جاه و سلطنت کردن (آ.ا.ث.غ.لغ.می) نمازهای پنجگانه (ث.ر.د.ز)

ضرب‌المثل: نوبت، نواختن کوس و نقاره و امثال آن بر در پادشاهان است که در هر روز

پنج هنگام می‌نواخته‌اند و از تعبیر مثلی اقتدار و سروری داشتن اراده کنند. (ا.د.ف.م)

تمثل:

نوبت ملک پنج کن که شده است دشمن تو چو مهره ششدر (انوری)
 فردا که او پنج نوبت ارکان شریعت بزند و چتر دولت او سایه بر اطراف عالم گسترده... (مرزبان نامه)
 ای ز یمن اثر طالع فرخنده تو پنج نوبت زده در هفت ولایت بهرام (سلمان ساوجی)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۱۲)

پیل را هندوستان یاد دادن

کن: کسی را به انجام کاری تحریک کردن

بگردان پی شیر ازین بوستان مده پیل را یاد هندوستان (۳۷۷/۲)
 پیل را در مستی و شورش آوردن (آ.ث. غ) هوس کاری را در دل کسی انگیختن (ثر)
 ضرب المثل: مالوف یا معشوقی را که زمانی کوتاه فراموش کرده بود به خاطر آورده
 است. (ا. ت. د. ف. ک. م)

از آتشکده آقا صادق تفرشی است و پیش مصراعش این است: باز آتش زد جگر ناتم به
 جان (گلچین معانی، ۱۳۷۸: ۲۰۵)

تمثل:

فروماندم از حسرت دوستان چو پیلان که در یاد هندوستان (امیر خسرو دهلوی)
 مرا چون کرگدن سینه چه خاری به یاد پیل هندستان چه آری (امیر خسرو دهلوی)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۲۶)

جگر خوردن

کن: رنج و سختی را تحمل کردن

جگر خوردن آیین روسان بود می و نقل کار عروسان بود (۴۳۱/۱۳)
 غم و اندوه خوردن (آ.ب.ج) رنج و سختی کشیدن (ا.ث. د. ز. می)
 ضرب المثل: اندوه و غمی فراوان بردن (ا. د. ف. م)

تمثل:

«گفتم که ز دولت تو برخوام خورد بسیار بخوردم و دگر خواهم خورد»
 کی دانستم که با دلی پر خوناب در بند وصال تو جگر خواهم خورد (عمادی شهریار)
 زین جگر کوچکان همت خرد بی جگر یک درم نشاید خورد (اوحدی)
 گرده گاه جهان گداخته باد که یکی لقمه بی جگر ندهد (انوری)
 بوسی از آن لعل شکر بار تو گرده بی جگر از جان به است (مجیر بیلقانی)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۸۵)

جو فروش گندمنمای

کن: انسان ریاکار و متقلب

نمایم جو و گندم آرم به جای
انسان ریاکار (ا.د.می) انسان متقلب و دروغگو (ثر.ز)
نموده جو از گندم مشک‌سای
نه چون جو فروشان گندمنمای (۳۶۲/۵)
ضرب‌المثل: آنکه ظاهر گفتار و عمل نیکو دارد و نهان و باطن زشت و تباه (ا.د.ف.م)
تمثل:

«درگذر زین عالم گندمنمای جو فروش
کز جفای او دل احرار ارزن ارزن است
(شهاب‌الدین سمرقندی)
همه گندمنمای جو کارند
زهی جو فروشان گندمنمای
(سنایی)
جهان گرد و سالوس و خرمن‌گدا
(سعدی)
می‌نماید او وفا و مهر و جوش
وانکه او گندمنما و جو فروش (مولوی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۹۲)

چار تکبیر بر چیزی زدن

کن: آن را ترک کردن

بدان چار سلطان درویش نام
آن را ترک کردن (آ.ا.ث. د.ز. لغ.می)
شده چار تکبیر دولت تمام (۲۵/۲)
ضرب‌المثل: از چیزی یکباره چشم پوشیدن، ترک همیشگی کسی گفتن (ا.د. ف)
تمثل:

«من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست (حافظ)
سه شراب حقیقتی بخوریم
چار تکبیر بر مجاز زنیم (سنایی)
رغبتش رغم کان و دریا را
چار تکبیر کرده و سه طلاق (انوری)
درحال چهار تکبیر بر ملک خواندو عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشه چادر بست.
(تاریخ جهانگشا)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۶۰۴)

چشم بر راه شدن

کن: منتظر ماندن

سبک قاصدی را به درگاه او فرستاد و شد چشم بر راه او (۱۵۹/۵)

منتظر ماندن (آ. ا. ب. ث. ج. لغ. می)

ضرب‌المثل: درانتظار چیزی یا کسی بودن (ا. د. ف. م)

تمثل:

«چنان گوشم به در چشمم به راه است

تو گویی خانه‌ام زندان و چاه است (اسعد گرگانی)

چشم دارد به راه و گوش به در (انوری)

مدتی شد که تا بدان امید

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۶۱۲)

چون برق راه پیمودن

کن: به سرعت طی طریق کردن

ز گرمی که چون برق پیمود راه نشد گرمی خوابش از خوابگاه (۲۴/۸)

ضرب‌المثل: تند و چالاک (ا. د. ف)

حلقه در گوش

کن: مطیع، فرمان‌بردار

شکر چاشنی‌گیر نوش من است گهر حلقه در گوش گوش من است

(۴۹۱/۱۱)

بنده، مطیع و فرمان‌بردار (آ. ا. ب. ث. ج. د. ز. می)

ضرب‌المثل: چون غلامان نهایت مطیع. (ا. د. ف. م)

تمثل:

«گشت یکبارگی دل ریشم حلقه در گوش حلقه گوشت (فتوحی مروزی)»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۷۰۱)

خاکی بودن

کن: متواضع و فروتن بودن

من و تو ز خاکیم و خاک از زمی همان به که خاکی بود آدمی (۳۸۴/۹)

فروتن بودن (ث. د. ز. لغ) خوار و ذلیل بودن (ب)

ضرب‌المثل: متواضع و فروتن بودن (ا. د. م)

تمثل:

«بنی آدم سرشت از خاک دارد
اگر خاکی نباشد آدمی نیست (سعدی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۷۱۰)

خورشید به گل پوشانیدن

کن: پنهان کردن امر آشکار

که با من چه سود است کوشیدنت؟
به گل روی خورشید پوشیدنت؟ (۲۸۷/۱)
پنهان کردن امری که کاملاً آشکار است (آ. ا. ث. د. ز)
ضرب‌المثل: یک حقیقت بزرگ را با دلایلی ضعیف پوشانیدن. (ا. ت. د. ف. م)
تمثل:

«حسود کوشد تا فضل من بپوشد لیک

کجا تواند خورشید را به گل اندود (جمال الدین عبدالرزاق)

چنین داد پاسخ بت دل گسل
که خورشید پوشید خواهی به گل (اسدی)
عاصی سزای رحمت کی باشد
خورشید را همی به گل اندایی (ناصر خسرو)
فروغ روی تو را خانه کی حجاب شود
به گل چگونه توان نور آفتاب اندود (ابن یمین)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۷۵۸)

در پای پیل افتادن

کن: دچار رنج و زحمت شدن

گریزیم ازین کوچگاه رحیل
ازان پیش کافتیم در پای پیل (۴۸۴/۱۲)
رنج و مشقت کشیدن (آ. ب. ث. ج) کشته شدن، مردن (ز. می)
ضرب‌المثل: کسی را دچار رنج و عذاب کردن. (ا. د)
تمثل:

«کسوت و خلعت و وزارت از ناصح الدین خلع کرده در قوام الدین پوشید و ناصح

الدین را به دست او داده او را دیگر باره در پای پیل افکندند و عذابها نمود و مالها ستد.
(تاریخ سلاجقه کرمان)» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۷۸۰)

دست بردن از چیزی

کن: سبقت و پیشی گرفتن

به داد و دهش در جهان پی فشرد
بدین دستبرد از جهان دست برد (۳۶۰/۷)
سبقت گرفتن، پیشدستی کردن (آ. ث. ز) گرو و سبق بردن (می)
ضرب‌المثل: گرو بردن از آن. (ا. د)

تمثل:

«برده‌ست در هوای گلستان عارضش چشمم به گاه گریه ز ابر بهار دست(ابن یمین)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۰۶)

دندان تیزتر شدن

کن: حریص‌تر گشتن

شکم کرده آهوی صحرا بزرگ برو تیزتر گشته دندان گرگ (۳/۳۴۷)
خصومت ورزیدن (آ. ب) طمع بیشتر پیدا کردن (ا. ث. ج. د. ز. می)
ضرب‌المثل: طمع بیشتر به چیزی بستن (ا. د. ف)
تمثل:

«دهان گشاده ز سوفار تیر و از پیکان

به کینه بر خصمان تیز می‌کند دندان (رفیع الدین لبنانی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۲۶)

دندان سپید

کن: خندان و شادمان

سیاهان از آن کار دندان سفید ز خنده لب رومیان ناامید
(۹/۱۰۲)

خندان و شادمان (آ. ا. ب. ث. ث. ج. د. ز. می)
ضرب‌المثل: خشمگین شدن، برآشفتن (ا. د. ف)
«چرخ که هرشب کند با همه دندان سپید

خدمت درگاه او از بن دندان کند (رفیع الدین لبنانی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۲۶-۸۲۷)

دندان نمودن

کن: نشان دادن خشم و دشمنی

سیه شیر چندان بود کینه‌ساز که از دور دندان نماید گراز
(۱/۳۹۳)

خشم نشان دادن (آ. ب. ث. ج. ز. می) ترسانیدن (ا) به جنگ بر خاستن (د)
ضرب‌المثل: سیاست کردن، تهدید کردن (ا. د. ف)

تمثل:

«کدام حادثه دندان نمود با تو به کین
در این دیار بهنگام شاه چندین بار
بیزن شیر خفته در زندان
امیر جواب فرستاد که ... علی مرا بکار است شغل‌های بزرگ را و این مالشی و دندانی
بود که بدو نموده آمد. (ابوالفضل بیهقی)» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۲۷)

دوالک باختن

کن: مکر و حيله به کار بردن
به گرد دوالی در آمد دلیر
حيله‌بازی، مکاری (آ.ا.ب.ث.ث.ج.د.ز)
ضرب‌المثل: فسون و نیرنگ و ترفند و داستان. (ا.د.ف)
تمثل:

«ای منافق یا مسلمان باش یا کافر به دل
چند باید با خداوند این دوالک باختن
(ناصر خسرو)

یارب این شام دوالک باز و صبح روز خیر
چند بر جان و دل خاصان شبیخون کرده‌اند (مجیر بیلقانی)
ور همی چون عشق خواهی عقل خود را پاک‌باز
نصفی پر کن بدان پیر دوالک باز ده (سنایی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۳۰)

رخت بر بستن

کن: آماده سفر شدن
دویم ره که بر بیست افزود هفت
سفر کردن (ا.ب.ث.ج.لغ.می)
ضرب‌المثل: مردن (ا.د.ف)
تمثل:

«چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت (فردوسی)»
(دهخدا، ۱۳۷۳: ۸۶۵)

رخت بر پشت خربستن

کن: آماده سفر شدن، راهی شدن

چو قاصد جوابی چنین دید سخت به پشت خر خویش بر بست رخت (۱۶۱/۷)
کوچ کردن (ث) آماده شدن برای برگشتن (ز) آماده سفر شدن (می)
ضرب‌المثل: رحلت کردن (ا. ت. د. ف)
تمثل:

رخ به راه آر و رخت بر خر نه جای پرداز و پای بر در نه (اوحدی)
دیرست تا هم از تک اسب وز گرد راه
رخت مسیحیان همه بر خر نهاده‌ای (ظہیر فاریابی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۶۵)

زر، زر کشیدن
کن: سودآور بودن ثروت
شنید از دبیران دینارسنج که زر، زر کشد در جهان گنج گنج (۲۹/۹)
با سرمایه می توان سود به دست آوردن (ث.د.)
ضرب‌المثل: سودآور بودن ثروت (ا. د. م)
تمثل:
«شنید از دبیران دینارسنج که زر زر کشد در جهان گنج (نظامی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۹۰۵)

سپر بر آب افکندن
کن: تسلیم شدن، زبون و عاجز شدن
فلک‌وار با هر که بندد کمر بر آب افگند چون زمینش سپر (۶۰/۳)
تسلیم شدن (ا.ث.می) زبون و عاجز شدن (ب.ث.ج.د) شکست خوردن (ز)
ز کاغذ نشاید سپر ساختن پس آنگه به آب اندر انداختن (۴۱۵/۸)
ضرب‌المثل: تسلیم خصم شدن، به برتری دشمن خستو آمدن. (ا. د. ف. م)
تمثل:
«چون برافکنده‌ای بر آب سپر می‌نداری بسان مست خبر (سنایی)
آنکه چون لاله ازین پیش جگرسوخته بود
همچو نیلوفر از این پس سپر افکند بر آب (ابن یمین)
نصیب روزه نگهداشتم دگر چه کنم فکند خواهم چون دیگران بر آب سپر (فرخی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۹۴۴)

شیر مرغ

کن: هر چیز نایاب و محال

سوی شیر مرغ ار عنان تافتند

به بازار لشگر گهش یافتند (۵۰۱/۳)

چیزی که تحصیل آن متعذر باشد (آ) هر چیز عجیب، کمیاب و نایاب (ا.ب.ث.

ث.د.ز.می)

علفگاه مرغان این کشور اوست

اگر شیر مرغت ببايد ، در اوست (۲۷۶/۸)

ضرب‌المثل: چیزی نایاب (ا.ت.د.ف.ک.م)

تمثل:

«جان صرف کند در آرزویم

گر خود همه شیر مرغ جویم (خاقانی)

آگاهی نیست از وفا هیچ تو را

ای جان پدر نه شیر مرغست وفا (فرخی)

اگر به مثل شیر مرغ خواستی در وقت حاضر کردی. (ابوالفضل بیهقی)» (دهخدا،

۱۳۶۳: ۱۰۴۶)

قیامت کردن

کن: شور و غوغا به پا کردن

سخن چون گرفت استقامت به من

قیامت کند تا قیامت به من (۴۱/۷)

زیاده از طاقت در کاری کمال نمودن (آ) آشوب و غوغا به پا کردن (آ.ز.لغ) کار

عجیب کردن (ب.ث.ج)

ضرب‌المثل: کاری را به افراط بردن (ا.د.ف.م)

تمثل:

هیچ میدانی چها ای سرو قامت می‌کنی

می‌کشی و زنده می‌سازی قیامت می‌کنی

(میرزا باقر اصفهانی)

لحظه به لحظه در ستم غمزه او قیامتی

می‌کند و ز کافری نیست غم قیامتش

(کمال خجند)

یار در خوبی قیامت می‌کند

حسن بر خوبان غرامت می‌کند

(انوری)

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۱۶۹)

کار چون زر کردن

کن : کار را رونق و رواج دادن

ز ما هر یکی را توانگر کنی
به زر کار ما هر دو چون زر کنی (۲۰۶/۵)
کار را رونق و رواج دادن (آ. ث. د. ز) به وجه عامی آن را سامان دادن (أ)
ضرب‌المثل: پخته و به سامان و به دلخواه شدن (ا. د. ف)
تمثل:

«آن به که نمایم سفر اندر طلب سیم تا کار من از سیم شود ساخته چون زر (قائنی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۱۷۴)

کم زدن

کن : خاموش شدن، سکوت کردن

چو در کوی نابخردان دم زنی
به ار داستان خرد کم زنی (۱۶۹/۹)
حقیر و فرومایه شمردن (ث) ترک کردن (د) اظهار عجز کردن (لغ) سکوت کردن
(می)

ضرب‌المثل: کافر و منافق بودن، در قمار نقش کم زدن، صاحب تدبیر و رای بودن
و به خود عظمی ندادن. (ا. د. ف)
تمثل:

«ای کم زده خورشید فلک بر رایت
عاجز شده کان ز طبع گوهرزایت (مجیر بیلقانی)
رندئی کان سبب کم زنی من باشد
به ز زهدی که شود موجب پندار مرا (اوحدی)
عاشقان را ز صبح و شام چه زنگ
کم زن عشق باش و گو کم صبح (خاقانی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۲۳۵)

کیسه بردوختن

کن : طمع به چیزی داشتن

ز گنجش زمین کیسه بردوخته
سمن سیم و خیری زر اندوخته (۶۲/۴)
توقع داشتن به افراط (آ. ب. ث. ج. لغ) طمع به چیزی داشتن (أ. می) کیسه را
پرکردن و اندوختن (ث. ز)
ضرب‌المثل: طمع بستن (ا. د. ف. م)
تمثل:

جملگان کیسه از او بردوختند
دادن حاجت از او آموختند (مولوی)

هر کیسه که من از کرمت دوخته بودم

یک یک بدریدند و شب و روز درانند (سلمان ساوجی)

ای کمالت کمزنان را صبرها پرداخته وی جمالت مفلسان را کیسه‌ها بردوخته (سنایی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۲۵۸)

گاو کسی زاییدن

کن : به دولت و مکنت رسیدن

به هندوستان پیری از خر فتاد پدر مرده‌ای را به چین گاو زاد (۲۳۰ / ۹)
به دولت رسیدن (آ . ا . ث . د . می) نفع یافتن، میراث (ب . ج) به مراد دل رسیدن
(ثر)

ضرب‌المثل: بخت به او روی آورده. (ا . د . ف . ک)

و امروز این تعبیر به معنی ضرر به کسی رسیدن متداول است.
تمثل:

«به هندوستان پیری از خر فتاد پدر مرده ای را به چین گاو زاد (نظامی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۲۶۵)

گرد برآوردن از چیزی

کن : او را نابود کردن، پایمال کردن

چنان راند شمشیر بر شیرمرد کزان شیر شرزه برآورد گرد (۴۴۷/۱۴)
پایمال کردن، نابود کردن آن (ا . ب . ث . ثر . ج . ز . غ . می)
ضرب المثل: کسی را نابود کردن و از بین بردن. (ا . د)
تمثل:

«بهر فزایت فرس آسمان گرد برآرد ز ره کهکشان (خواجو)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۲۸۹)

گوش مالیدن

۱- کن : تنبیه کردن، ادب کردن

به مغز خراسان درافگند جوش خراسانیان را بمالید گوش (۳۵۰ / ۸)
تنبیه کردن (ا . ث . لغ) آگاه کردن (می)

۲- کن: سرزنش کردن

نوع کنایه: فعل، بعید، تلویح
 چو لختی منش را بمالید گوش
 سرزنش کردن (د)
 ضرب المثل: سرزنش کردن (ا. د. م)
 تمثل:

«تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل
 جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال (کسایی مروزی)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۳۳۳)

گوی بردن

کن: سبقت گرفتن، فایق آمدن
 چو استاد دانست کان طفل خرد
 سبقت گرفتن، فایق آمدن (ا. ب. ث. ز. می)
 ضرب المثل: بر او پیشی گرفتن (ا. د. ف. م)
 تمثل:

«دین به تزویر خویش کرد سیه رو چنانک
 بر سر میدان کفر گوی ز کفار برد (عطار)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۳۳۴)

لاف زدن

کن: ادعا کردن
 کسی کو درِ نیکنامی زند
 ادعا کردن (ز)
 ضرب المثل: ادعا کردن (ا. د. م)
 تمثل:

«لاف از سخن چو در توان زد
 آن خشت بود که پر توان زد (نظامی)»
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۳۵۷)

نعل در آتش نهادن

کن: کسی را به تعجیل طلبیدن
 مگر کاتشی بر فروزند لعل
 کسی را بی‌قرار گردانیدن (ا. ب. ز) کسی را به تعجیل طلبیدن (ا. ث. ث. می)

ضرب المثل: بی‌شکیب، بی‌قرار، مضطرب کردن یا بودن. (ا. د. ف. ک. م)
ماخوذ است از عمل جادوگران که برای آشفته‌تر و شیداتر کردن عاشق نعل در زیر
آتش کنند.
تمثل:

«در نهانخانه عشرت صنی خوش دارم کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم (حافظ)
هر که چنین لشکرش نعل در آتش نهاد نعل بها داد عمر بر سر میدان او (خاقانی)»
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۸۱۷)

نفس زدن

کن: شعر سرودن

به صد رنج دل یک نفس می‌زنم بدان تا نخسبم، جرس می‌زنم (۴۵/۸)
سخن گفتن، شعر سرودن (ا. ث. ز. لغ) زنده بودن (می)
ضرب المثل: درازنفسی کردن، روده درازی کردن، چانه زدن (ا. د. ف)
تمثل:

از توکل نفس تو چند زنی مرد نامی ولیک کم ز زنی (سنایی)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۸)

نماز بردن

کن: ادای احترام کردن

در آمد پیام آور سرفراز پرستش کنان برد شه را نماز (۳۹۰/۷)
تعظیم و تکریم کردن (د. ز. می)
ضرب المثل: تعظیم و تکریم کردن (ا. د)
تمثل:

نمازت برد گرش خواری نمایی وزو خوارگردی چو بردی نمازش (ناصرخسرو)
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۸۳۲)

نمازی کردن

۱-کن: پاک کردن

گوزنی که با شیر بازی کند زمین جای قرآن نمازی کند (۱۴۶/۹)
پاک کردن (ث. د. ز. می)

۲- کن : شستشو دادن

نوع کنایه : فعل، قریب، ایما
 سنان بر سر موی بازی‌کنان
 شستن، تطهیر کردن (ا. د. ز)
 ضرب‌المثل: طهارت شرعی کردن (ا. د. ف)
 تمثل:

«دل دوش هزار چاره سازی می‌کرد
 تا بر کف پای تو تواند مالید
 با وعده دوست عشق بازی می‌کرد
 دل را همه شب دیده نمازی می‌کرد (عسجدی)
 تا نمازی نشود دیده من بنده به اشک
 عشق دستور نداده که کنم در تو نگاه (اخسیکتی)»
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۸۳۳)

یارِ غار

کن : کیخسرو

به سختی دران غار شد شهریار
 نشانی مگر یابد از یار غار (۳۳۷/۱۱)
 یار صادق، دوست صمیمی (ا. آ. ث. غ) کیخسرو (د. ز) ابوبکر صدیق (می)
 ضرب‌المثل: دوستی یکدل، ابوبکر صدیق (ا. د. د. س. ف. ک. کا)
 «این مثل، از داستان هجرت پیامبر از مکه به مدینه گرفته شده که آن حضرت با
 ابوبکر به مدت سه روز در غار ثور پنهان شدند؛ بنابراین ابوبکر را یار غار پیغمبر
 می‌گویند.» (برقی، ۱۳۵۱: ۵۵۴)
 «من آگاه گشتستم از غدر و غورش
 چگونه بوم زین سپس یار غارش (ناصر خسرو)
 آن پنج ستون خانه شرع
 قایم به وجود چار یارت
 اول به وجود ثانی اثنین
 صدیق که بود یار غارت (سلمان ساوجی)
 (دهخدا، ۱۳۶۳: ۲۰۲۹)

۳- نتیجه‌گیری

در زبان و ادب فارسی، کاربرد آرایه‌های ادبی همچون کنایه و ضرب‌المثل، در آرایش و زیبا ساختن کلام سهمی بسزا داشته‌اند و هنگامی که در کلام به کار می‌روند، سخن را دلنشین‌تر می‌سازند.

به عبارت دیگر، شیوایی کلام که شامل روانی، رسایی و استواری سخن است چنانچه

با ضرب‌المثل و کنایه همراه شود، تاثیر شگرفی در شنونده می‌گذارد. شماره امثال و کنایات هر ملت با ذوق ادبی و وسعت زبان آن ملت نسبت مستقیم دارد و درواقع امثال فارسی در زنده نگاه داشتن لغات و کنایات و مصطلحات فارسی همواره عاملی قوی بوده است. نظامی گنجوی نیز به عنوان یکی از چهره‌های شاخص ادبیات با بهره‌گیری از انواع ادبی خصوصاً کنایه و ضرب‌المثل در کتاب شرف‌نامه، سخن خویش را از مضامین بیانی سرشار کرده است.

منابع

- ۱- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین. (۱۲۳۵). **فرهنگ جهانگیری**. به ویرایش علی عقیقی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- ۲- انوری، حسن. (۱۳۸۳). **فرهنگ کنایات سخن**. تهران: سخن.
- ۳- برقعی، یحیی. (۱۳۵۱). **کاوشی در امثال و حکم فارسی**. قم: حکمت.
- ۴- پادشاه، محمد. (۱۳۳۷). **فرهنگ آندراج**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. جلد ۵، تهران: کتابخانه خیام.
- ۵- ثروت، منصور. (۱۳۷۹). **فرهنگ کنایات**. چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۶- ثروتیان، بهروز. (۱۳۶۹). **بیان در شعر فارسی**. تهران: آراین.
- ۷- جمشیدی پور، یوسف. (۱۳۴۷). **فرهنگ امثال فارسی**. تهران: ارژنگ.
- ۸- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). **برهان قاطع**. به اهتمام محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). **امثال و حکم**. چاپ ششم، جلد چهارم، تهران: سپهر.
- ۱۰- _____ . (۱۳۲۵). **لغت نامه**. چاپ سوم، تهران: دانشگاه.
- ۱۱- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۵). **داستان‌های امثال**. چاپ دوم، تهران: مازیار.
- ۱۲- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۶۳). **غیاث‌اللغات**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- رحماندوست، مصطفی. (۱۳۹۱). **فوت کوزه‌گری**. چاپ هفتم، تهران: مدرسه.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **صور خیال در شعر فارسی**. چاپ هفتم، تهران: آگاه.
- ۱۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). **بیان**. چاپ نخست از ویراست چهارم، تهران: میترا.
- ۱۶- طبسی، محمد رفیع بن عبدالواحد. (۱۳۹۱). **حدیقه البدایع**. تصحیح و حواشی

- از وحید مبارک، غلامرضا غلامی درگاهی. تهران: یار دانش.
- ۱۷- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۱). *مثلها و حکمتها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری*. چاپ اول، تهران: سروش.
- ۱۸- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۸). *تکمله امثال و حکم*. مشهد: تاسوعا.
- ۱۹- میرزانی، منصور. (۱۳۸۲). *فرهنگنامه کنایه*. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۰- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۰). *شرفنامه*. تصحیح برات زنجانی. تهران: دانشگاه.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۶). *شرفنامه*. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- ----- (۱۳۸۱). *شرفنامه*. تصحیح و حواشی از حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان. چاپ چهارم، تهران: قطره.
- ۲۴- وکیلان، احمد. (۱۳۸۷). *تمثیل و مثل*. چاپ چهارم، تهران: سروش.
- ۲۵- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۴). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ یازدهم، تهران: نما.